

تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

بخش دهم

پژوهشی در فن پارچه‌بافی

دوران پهلوی در ایران

خاتمه کار دکتر مصدق و کودتای اراذل و اوباش

در موزه‌های جهان، آثار فراوانی از بافته‌های ایران در معرض نمایش قرار داده می‌شود و جهانیان را به تحسین و حیرت واداشته است تا اندازه‌ای که تاریخ‌نویسان و جامعه‌شناسان در کتاب‌های خود از آن‌ها تریف و تمجید فراوان به عمل آورده‌اند. پروفسور پوپ -شرق‌شناس مشهور- در کتاب خود اقرار به این موضوع دارد و می‌گوید: سال‌های متمادی، اروپائیان بر این عقیده بودند که اشخاص ماورالطبیعه تولید این گونه پارچه‌ها را عهده دار می‌باشند و ساختن و بافتن چنین پارچه‌هایی از عهده انسان خارج است.

اینک تولیدکنندگان جدید با همه کارشکنی روس و انگلیس در کار دکتر مصدق و آمدن آمریکائی‌ها و شروع دست‌به‌سر کردن وی، احساس وظیفه‌شناسی و کمک به دولت را در خود بیدار کرده و با سرمایه‌گذاری و به‌کارگیری کارگران ایرانی، تولیدات نساجی را به نحو احسن ارائه نمودند.

با پیدایش و مبارزه میهن‌پرستان بر علیه دسیسه‌های دولت‌های روس و انگلیس، دنیای نساجی و تولیدات آن به یک‌باره مورد تحول قرار گرفت. به طوری که بعد از سال ۱۳۱۴ شمسی، کارخانه صنایع پشم اصفهان توسط برادران همدانیان در چهارباغ بالا نزدیک سی‌وسه پل اصفهان، طرح‌ریزی و افتتاح شد و تولیدات پارچه‌های پشمی و پتوارانه گردید.

با آمدن دکتر مصدق به روی کار و تشکیل دولت وی، تمام سرمایه‌داران اصفهان به فکر کمک و رواج بازار و رساندن پول به دست دولت افتادند و کارگران بیشتری را مشغول کار نمودند. در دوره حکومت دکتر مصدق، برادران همدانیان، اولین کارخانه سیمان در اصفهان را احداث کردند که در سال ۱۳۳۴ تولیدات آن به بازار عرضه شد (که چهارمین کارخانه ایران محسوب می‌شد). برادران همدانیان از معتبرترین تولیدکنندگان ایرانی بودند و از نظر آلمانی‌ها، تنها کسانی محسوب می‌شدند که می‌توانستند از آلمان، به صورت نسیمه خریداری نمایند.

علی همدانیان ترجیح می‌داد از کارشناسان و کارگران ایرانی برای کارخانجات خود استفاده کند و به این منظور از استفاده متخصصین

خارجی در کارخانه‌های خود، ممنوعیت ایجاد کرده بود و با فرستادن کارگران و متخصصین ایرانی به کشورهای دیگر جهت کسب اطلاعات و معلومات و تکمیل تخصص خود استفاده کرده و بورسیه می‌داد. وی سهمیه‌ای برای دانشجویان بی‌بضاعت در قالب مقرری سالیانه اختصاص می‌داد و پس از فارغ‌التحصیلی، آنان را استخدام کرده و به کار می‌گرفت. برادران همدانیان تحت تأثیر نطق‌ها و گفتارهای دکتر مصدق به فکر ایجاد پروژه‌های جدید افتادند و در سال ۱۳۳۹ به صورت مشترک «شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی شهناز» که در نوع خود یک شهر نساجی محسوب می‌شد را پایه‌گذاری کردند و به این ترتیب کمک‌های شایانی به دولت دکتر مصدق نمودند. حجم تولید این کارخانه روزانه بین ۱۱۰ تا ۱۱۰ هزار متر پارچه بود. این دو برادر بزرگوار تمام کارخانجات خود را که بیش از ۱۰ شرکت بود، تحت پوشش «موسسه خیریه همدانیان» وقف نمودند. علی‌رغم توجه مردم و سرمایه‌داران بزرگ، به دلیل نامناسب بودن توزیع درآمدها، بیکاری، تورم و گرانی، به توده فقیر تحمیل می‌شد. با این همه کارخانه‌های کوچک که با مواد اولیه داخلی کار می‌کردند؛ تولید خود را گاه تا چندبرابر افزایش دادند برای مثال رشدی سابقه تولیدات کارگاه‌های صنعتی کوچک (اتاق‌سازی اتومبیل) و صنایع دستی. در برابر این همه تجارت خارجی، آسیبی جدی دیده بود که باعث نارضایتی بازاریان و افزایش قیمت کالاهای خارجی می‌شد.

آنچه بیش از گرانی و فقر بر مردم که در سقوط یا استقرار دولت‌ها، نقش تعیین‌کننده داشتند؛ سنگین بود، ناامنی، اغتشاش و تظاهرات هر روزه و بلواهای مصنوعی بود. استعمار جهانی در راه از پا درآوردن نهضت مردمی، با عوامل خود هر روز به اغتشاشات دامن می‌زد و در مقابل توطئه آنان، نهضت دارای هیچ تشکیلات منظم سیاسی نبود. دو حزب قوی در صحنه یعنی حزب توده و حزب زحمتکشان، گرچه موافقت دولت با دولت را فریاد می‌زدند اما در عمل در سربازی نیز ایجاد می‌کردند.

این شور استقلال‌طلبی مردم بود که با اعلامیه‌ای از سوی آیت‌الله کاشانی و یا پیامی از طرف دکتر مصدق به صحنه می‌آمدند و توطئه را خنثی می‌کردند لذا هیچ تشکیلات و



سازمان دهی منسجم و متمرکز برای آنها وجود نداشت. دکتر مصدق از حزب بازی گریزان بود و در مقابل دسیسه گران روز به روز منسجم تر، با برنامه تر و فعال تر می شدند. همزمان با فعالیت برادران همدانیان در اصفهان، در شهر کاشان نیز اتفاق جالبی به وقوع پیوست. صنعت مخمل بافی که یکی از صنایع عظیمی و قدیمی ایران بود و با پیدایش ماشین آلات مدرن، مغلوب آن شد در این دوره احیا گردید. آقایان سید محمود لاجوردی، حسن تقضلی، اکبر لاجوردیان، احمد لاجوردی و قاسم لاجوردی شرکتی تحت عنوان «کارخانجات مخمل و ابریشم کاشان» راه اندازی کردند و تصمیم گرفتند تا ماشین آلات مخمل بافی را خرید و نصب نمایند. در سال ۱۳۲۹ این تصمیم به مرحله اجرا رسید و پس از مخارج زیاد و زحمات بسیار در زمان دکتر مصدق، آماده بهره برداری و کمک به دولت شد. این کارخانه با سرمایه یکصد میلیون ریال که تمام آن پرداخت شده بود؛ تولید سالیانه ۳ میلیون متر مخمل و ابریشم را آغاز نمود. نوع محصول این کارخانه علاوه بر مصرف داخلی به خارج از کشور نیز صادر می شد که از نوع مخمل های پالتویی، شیفون و پتوارائه شد. خریداران این نوع محصول در آن زمان در خارج از کشور بسیار زیاد بود و موقعیت فروش محصولات آن فوق العاده بوده است. (لازم به توضیح است که تعداد شاغلان این کارخانه حدود ۸۰۰ نفر بود)

در نوروز سال ۱۳۳۲، استعمارگران که دو رهبر مبارزه (دکتر مصدق و آیت الله کاشانی) را در اوج اختلاف با یکدیگر می دیدند،

تصمیم گرفتند ضربات اساسی بر پیکر نهضت وارد سازند. این خبری بود که باعث آغاز شمارش معکوس (کودتا) می شد و گر نه تا اتحاد آنها باقی بود، تصور چنین عملی نیز محال می نمود. این آسیب پذیری را علاوه بر توطئه های هر روزه انگلیس و آمریکا، جاه طلبی و قدرت خواهی کسانی ممکن ساخت که در اطراف این دو رهبر جمع شده بودند؛ آنها روز به روز بر سوء تفاهات می افزودند، چنان که دشمنی و افترا کار هر روز رونامه های وابسته به دولت شده بود. نشریات به سوی آینده، شورش، پرخاش، چلنگر، نیروی سوم، جبهه آزادی و ... با نشریات توده ای هم صدا شده ب بهانه حمایت از دولت دکتر مصدق، مقالات تند و موهنی علیه آیت الله کاشانی منتشر می کردند. از آن سو نبرد ملت و آتش، شاهد، پرچم اسلام و ... با نشریات درباری همگام شده بودند به بهانه حمایت از آیت الله کاشانی، دکتر مصدق را مورد حمله قرار می دادند.

در این فضا، دکتر مصدق می کوشید مبارزه را با انگلیس پیش ببرد در حالی که تشنجات داخلی، امکان هر مانوری را از او گرفته بود. وی نه می خواست و نه می توانست به امتیازهایی که شوروی و بلوک شرق حاضر به دادن آنها شده بودند، روی خوش نشان دهد. دولت توان و برنامه عملی کردن برنامه های انقلابی را نیز نداشت؛ تنها راه باقی مانده، ادامه دور گذشته یعنی دلخوش کردن به تضاد میان آمریکا و انگلیس بود که با روی کار آمدن جمهوری خواهان در آمریکا، دیگر در هم بسته شد. از سوی دیگر

بن بست پدید آمده در این کار و به راه انداختن صنعت نفت، فرصت دلنشینی برای انگلیس شکست خورده بود که ماشین توطئه را به کار اندازد.

در دومین ماه بهار ۱۳۳۳ از محیط پر آشوب و پر دسیسه سیاست داخلی، انفجاری برون زد. سرلشکر افشارطوس - رییس شهربانی منصوب دکتر مصدق - که با سوابقی نه چندان خوشایند، دل به نهضت سپرده بود و با دولت همکاری نزدیک داشت، کشته شد. پیدا شدن جسد او، ۳ روز پس از ناپدید شدنش، نام «دربار» را به عنوان عامل اصلی بر سر زبان ها انداخت. مردم به یاد آوردند که در حوادث نهم اسفند، شهربانی در خدمت دولت و ملت بود. دستگیری عاملان جنایت (حسین خطیبی و چند نفر دیگر) نام دکتر بقایی را هم به میان آورد. لطفی - وزیر دادگستری - لایحه سلب مصونیت از بقایی را به مجلس برد و این پایان ائتلافی بوده که از بقایی و حزب زحمتکشان پر شورترین و مصمم ترین مدافع دولت را ساخته بود. دکتر مصدق با تهدید به این که در یک سخنرانی عمومی، پرده از دسایس دربار بر خواهد داشت؛ شاه را مجبور به عقب نشینی کرد. سپس ابوالقاسم امینی - برادر علی امینی - را به کفالت وزارت دربار برگزید تا در ظاهر، مواظب حرکات شاه و درباریان باشد و در عین حال، دستور دستگیری سرلشکر زاهدی - رهبر مخالفان - را صادر نمود.

زاهدی با اطمینان هایی که حسین مکی به او داده بود؛ در مجلس متحصن شد. از آن روز، گروهی از نزدیکان و اعضای کابینه دکتر مصدق در گوش نخست وزیر خواندند که زاهدی در مجلس با آیت الله کاشانی علیه دولت همکاری می کند. در این حال، آخرین نامه ها میان دکتر مصدق و آیزنهاور رد و بدل شد که مشخص بود کوششی برای وقت گذرانی است! انگلیس در آخرین پیشنهاد خود، غرامت عدم النفع - جبران از دست رفتن کسب و کار - را طلب کرده بود. این درخواست چنان بی مورد بود که نشریات اروپایی نیز به تمسخر آن مشغول شدند اما آیزنهاور از دکتر مصدق خواست که آن را بپذیرد که با پاسخ منفی دکتر مصدق مواجه

شد. با سروصدا در رسانه های گروهی وابسته به صهیونیسم و کارتل های نفتی، اعلام داشتند که دولت دکتر مصدق با سماجت، قصد خرابکاری در سیستم اقتصادی غرب را دارد.

در همین روزها، اقدامات انگلیس در توقیف کشتی های حامل نفت ایران - که تعدادشان اندک بود - شکست خورد. با رأی دیوان لاهه برای شرکت نفت انگلیسی، راهی جز رجوع به محاکم ایران باقی نمانده بود. دکتر مصدق احساس می کرد که رسیدن به پیروزی، تنها زمانی ممکن است که او بتواند توطئه های داخلی را سرکوب نماید. همین اندیشه، او را پافشاری در انحلال مجلس سنا، گرفتن اختیارات ویژه قانونگذاری و تقدیم لایحه امنیت اجتماعی واداشت که هر کدام در جای خود، زبان هایی به بار آورد. هنگامی که دکتر صدیقی - وزیر کشور - لایحه امنیت اجتماعی را به مجلس برد؛ آیت الله کاشانی در نامه ای سرگشاده، انتقادات خود را مطرح ساخت و ضمن افشای اختلافات خود با دولت، زبان های این لایحه را نیز گشود نمود. در این نامه، پیشگویی عجیبی وجود داشت «زبان بزرگ این کار نسنجیده در آن است که هرگاه قدرت های بزرگ خارجی، موفق به شکست نهضت شوند؛ همین قانون را بر فرق ملیون خواهند کوفت و از آن برای سرکوبی نهضت استفاده خواهند کرد.»

در همین احوال جان فاستر دالس - وزیر امور خارجه و متخصص نفت آیزنهاور - راهی خاورمیانه شد که در این سفر مسأله ای مهم تر از ایران وجود نداشت که با رهبران کشورهای منطقه درباره آن گفت و گویی انجام دهد. این سفر در حقیقت، زمینه چینی برای کودتایی بود که می بایست ۳ ماه دیگر صورت پذیرد. ابتدا عنوان شد که وی به تهران نیز خواهد آمد سپس این بخش از برنامه لغو شد اما هندرسون به دیدار دالس رفت. سفر دالس تحولی در اردوی مخالفان دولت به وجود آورد. مجلسیان جرأت ابراز مخالفت نمودند. آنها با تعطیل کردن جلسات، از رسیدگی و تصویب لوایح دولت سرباز زدند؛ در حالی که اختیارات



قانونی دکتر مصدق رو به پایان بود و او می‌بایست قوانینی را در این مدت به اجرا گذاشته و به تصویب مجلس برساند. جلساتی هم که تشکیل می‌شد، بیشتر برای شنیدن نطق مخالفان و بدگویی از دولت بود. دکتر مصدق باز دست به ضدحمله زد و مخالفان را تهدید به انحلال مجلس نمود. نمایندگان به شاه مراجعه کردند و از او قول گرفتند که زیر هیچ فشاری به انحلال مجلس تن ندهند غافل از آن که دکتر مصدق قصد استفاده از اختیارات شاه را نداشت و با تصمیمات مجلس موسسان مخالف بود. آیت‌الله کاشانی نیز به نمایندگان مجلس اطمینان داد که اجازه نخواهند داد که دکتر مصدق، مجلس را تعطیل کند. این خبر را بعدها آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای به دکتر مصدق مورد تأکید قرار داد. در این مرحله، دکتر مصدق تحت تأثیر اطرافیان خود - از جمله دکتر حسین فاطمی که دربار گشت از آلمان به عنوان وزیر امور خارجه منصوب شده بود - ، شایگان و دکتر صدیقی اقدامی انجام داد که در واقع خط پایانی بر همکاری‌های وی با آیت‌الله کاشانی بود. موافقان دولت در مجلس، فرد دیگری را به جای آیت‌الله کاشانی به عنوان رییس مجلس انتخاب کردند. وی در مدت ۱۱ ماهی که عهده‌دار ریاست مجلس بود؛ هیچ‌گاه از آن استفاده نکرد (تنها یک‌بار آن‌هم زمانی که جلسه علنی تشکیل نشده بود، درخواست عکاسان مطبوعات روی صندلی ریاست نشست). اما این توهین علنی به او و اطرافیانش گران آمد. ۱۰ روز بعد با انتشار نامه‌های رد و بدل شده میان آیزنهاور و دکتر مصدق، نشان داد که او (آیزنهاور) از جدایی قطعی دو رهبر نهضت خوشحال شده است. وی تعارفات معمول را کنار گذاشت و رسماً از دکتر مصدق خواست که پرداخت غرامت عدم‌النفع را به انگلیس بپردازد. او در پایان نامه خود در جواب درخواست دکتر مصدق نوشته بود: «امیدوارم تا فرصت باقی است برای جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی، کوشش‌هایی در حدود قدرت خود برای حل مشکل (به عمل آورید) در این موقع، روزولت پس از سفر به اروپا و ملاقات با اشرف پهلوی، عملاً

کار خود را آغاز کرده بود. دکتر مصدق با نامه آیزنهاور دریافت که ماه‌ها عسل او با آمریکا به پایان رسیده و باید رهبری نهضت را رها کند و یا با سرکوبی کانون‌های مخالف دولت، زمینه رای برای پیداری در روزهای سخت که در پیش دارد؛ آماده سازد. وی، راه دوم را برگزید. ابتدا به صورت مستقیم، مجلس را هدف گرفت و تهدید قبلی خود را به عمل نزدیک کرد. ۲۸ نماینده وفادار به دولت، استعفا دادند و با استعفا ۷۵ نماینده دیگر، عملاً مجلس تعطیل شده اما ۲۵ نماینده باقی‌مانده که از عوامل انگلیس و از نزدیکان دربار بودند، استعفا ندادند و از حق مصونیت پارلمانی برخوردار ماندند. پس در سالگرد ۳۰ تیر، مردم با شعارهای از پیش آماده شده (انحلال مجلس) را خواستار شدند. دکتر مصدق در نطقی به همین مناسبت به مخالفان اعلام جنگ داد (در مبارزاتی که در پیش گرفته‌ایم، دوراه بیشتر نداریم؛ با انقیاد و تسلیم که نتیجه‌اش ننگ و رسوایی ابدی است یا مقاومت و پایداری که پایان آن سعادت و استقلال واقعی و عظمت ایران است»

تصمیم دکتر مصدق به اعلام فراندوم برای انحلال مجلس با مخالفت شدید آیت‌الله کاشانی روبرو شد. دکتر مصدق می‌خواست به این وسیله بار دیگر مردم را به صحنه بکشاند و محبوبیت دولت را به چشم دشمنان داخلی و خارجی خود نشان دهد و ضرب‌های نیز به دربار وارد سازد ضمناً به یاد شاه بیاورد که در یک فراندوم دیگر، خواهد توانست او را از تخت به زیر بکشد. شاه در کوشش عجزآمیز برای دکتر مصدق پیغام فرستاد که حاضر است به درخواست او، مجلس را منحل نماید اما دکتر مصدق نپذیرفت و در برابر اصرارهای ابوالقاسم امینی - کفیل انتخابی خود در وزارت دربار - قبول کرد که نتیجه فراندوم را برای شاه بفرستد. روز ۱۲ مرداد، مردم پای صندوق‌های رأی رفتند و به ندای دکتر مصدق پاسخ مثبت دادند.

با اعلام نتیجه انتخابات، آیزنهاور، گروه توطئه را به کاخ سفید فراخواند و دستور داد که عملیات هرچه زودتر آغاز شود. او قبلاً از برادران دالس خواسته بود که تا ۳ ماه دیگر

پشت در کاخ سعدآباد به دور از چشمان مأموران گارد و کسانی که احتمال می‌رفت از طرفداران دکتر مصدق باشند؛ صورت گرفت. شاه در این مذاکرات که با وحشت بسیار در آن شرکت کرده بود؛ از روزولت درخواست که اجازه دهد در موقع وقوع کودتا، او و همسرش خارج از تهران باشند در واقع وحشت از عملیات مسلحانه او را به چنین ضعف و زبونی کشانده بود.

در تپه‌های حصارک (واقع در شمال شرقی تهران) چنین مشکلی وجود نداشت. زاهدی که با وساطت دکتر مکی و دکتر معظمی - رییس جدید مجلس - از تحصن خارج شده بود؛ در باغ خود با خوشرویی، روزولت را پذیرفت. پسرش - اردشیر که سال‌ها در مقام مترجم ویلیام وارن در اداره کمک‌های اقتصادی آمریکا (بعدها اصل ۴) با آمریکائیان سروکار داشت، همین سمت را در مذاکرات پدرش با کرومیت روزولت برعهده گرفت. آنها، شبانه با اتومبیل‌های آمریکایی (دارای مجوز عبور مجاز از فرمانداری نظامی) آزادانه به این سو و آن سوی شهر می‌رفتند. ستاد دیگر کودتا در ژنو با حضور اشرف و کلاتر آمریکایی (شوارتز کف) فعالیت‌های دیگری را انجام می‌دادند. به‌زودی شوارتز کف به صورت علنی و از طریق مرز هوایی وارد ایران شد تا به دیدار دوستانی که طی ۵ سال سرپرستی ژاندارمری ایران پیدا کرده بود؛ نائل آید. عملیات او با روزولت هماهنگ شده بود. با آمدن اشرف پهلوی، جمع کودتاچیان تکمیل و به این ترتیب مقدمات کودتای ۲۸ مرداد چیده شد...

